

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

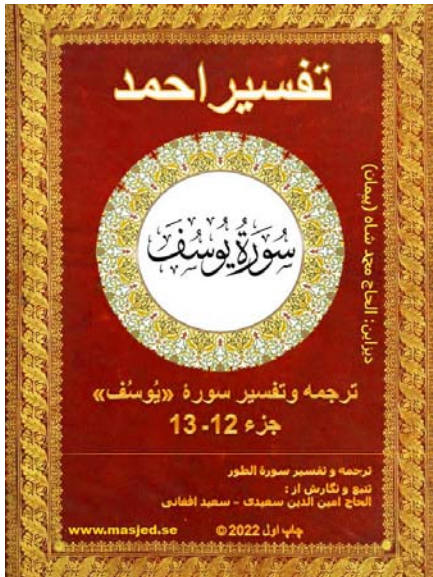
الحاج داکتر امین الدین "سعیدی-سعیدافغانی"

۲۸ می ۲۰۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ترجمه و تفسیر سوره «یوسف» - (۶)

جزء ۱۲-۱۳



سوره «یوسف» در مکه مکرمه نازل شده، دارای یک صد و یازده آیت و دوازده رکوع می‌باشد.

إِذْ قَالُوا لْيُؤَسِّفْ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غَضَبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸)

هنگامی که (برادران یوسف در مشوره خود) گفتند: یقیناً یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر ما نسبت به ما دوست داشتنی ترند، در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم، واقعاً پدر ما در اشتباهی آشکار است. (۸) «إِذْ قَالُوا لْيُؤَسِّفْ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غَضَبَةٌ» در این آیه مبارکه اولین آزمایش و محنت یوسف علیه السلام مورد بیان قرار می‌گیرد. هنگامی که برادران یوسف در مابین خود به یک دیگر گفتند:

یوسف و برادر پدری و مادری‌اش نزد پدر از ما دوست داشتنی‌تراند و او ایشان را با عنایت و بهر‌مندی و توجه بیشتر، بر ما ترجیح می‌دهد درحالی که ما همه اعضای یک خانواده هستیم و فرقی درمیان ما نیست.

«غَضَبَةٌ»

غَضَبَةٌ به گروه متحد و قوی و زورمندی اطلاق می‌شود که؛ با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب» یک بدن، از همدیگر حمایت می‌کنند.

عصبه: به جمعی گفته می‌شود که شامل بیش از یک نفر تا ده تن باشند. یعنی: درحالی که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد.

دو نفر از پسران حضرت یعقوب، هریک (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران واقع شده بود. آنان علاوه بر حسادت

با گفتن: «وَوَحْنُ عُصْبَةٌ» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را مَثَم به اشتباه و انحراف در محبت به فرزندان می‌کنند.

با تأسف باید گفت که هستند اشخاصی در جامعه، به جای آن که خود را بالا ببرند، وبه اصطلاح خود را به مقام بالا و یا بلندی برسانند، کوشش به عمل می‌آورند که بزرگان را پائین بیاورند. چون خود توان محبوب شدن را ندارند، در جست و جوی آن هستند که محبوبیت دیگران را هم زیرا سؤال قرار دهند.

درضمن باید گفت که: احساس قدرت و نیرومندی، در بسیاری موارد عقل انسان را کور می‌کند. همچنان معیارهای نادرست، نتایج نادرست را به بار می‌آورد. (اگر معیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه‌اش نسبت انحراف به اقلیت می‌شود.)

در اینجا قابل تذکر است که علاقه و محبت حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود، نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (پدر ما در اشتباهی آشکار قرار دارد).

خودخواهان به جای این‌که عوامل ناکامی را در خود و شخصیت خودجست و جو کنند، در ارائه قضاوت های غیر منصفانه، در حق دیگران، خود را با خودخواهی متهم ساخته و می‌گویند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (به جای آن‌که بگویند ما حسودیم، گفتند: پدر ما منحرف است)

غفلت در وجود برخی از انسان‌ها ممکن به حدی برسد که در عین انحراف و خطاکاری خودش، دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آن‌که خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، با تأسف؛ پدر را منحرف دانستند).

در ضمن قابل یادآوری است که: در بسیاری اوقات چنین هم واقع شده است که علاقه زیاد، سبب در دسربرای انسان‌ها می‌گردد؛ یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنان‌که علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید.

لذا زمانی‌که زندانبان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می‌ترسم مباد این دوستی نیز بلائی به دنبال داشته باشد.

«إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. ۸» بیگمان پدر ما در اشتباه است و آشکارا از راه درست خارج شده است؛ چون یوسف و برادرش را بر ما ترجیح داده است.

و در میان ما در محبت و علاقه مندی عدالت نکرده است، با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی التفاتی به ما. در حالی که ما همه پسران یک مرد هستیم و کسی از ما بر برادرش برتری ندارد.

قابل یادآوری است که: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، ضلال، به معنای گمراهی نیست، به معنای خطا و اشتباه است؛ چون حضرت یعقوب علیه السلام پیامبر خداست و ساحت پیامبران از گمراهی پاک و بری است.

شیخ امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: منظور آن‌ها گمراهی پدر از دین نبود، وگرنه کافر می‌شدند، بلکه منظورشان این بود که اشتباه می‌کند دو نفر را بر ده نفر ترجیح می‌دهد. (تفسیر قرطبی ۱۳۱/۹).

### حسادت:

حسادت، از جمله بیماری های مهلک و تباه کنی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی می‌شود، همان کسانی که تاب تحمل دیدن خیر و خوبی را برای افراد ندارند و خیر را برای صاحب آن نمی‌خواهند و فقط آن را برای خود می‌خواهند.

بنابراین چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و با دیدن آن ناآرام و ناراحت می‌شوند، این‌ها

حسود هستند؛ هرچند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند، چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله علیه گفته است. (مجموع الفتاوی ۱۱۱/۱۰ - ۱۲۹).

### «أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹)»

(لذا) یوسف را بکشید یا او را در سرزمین (دور) بیندازید تا توجه پدرتان به شما معطوف گردد، و بعد از او پس از قتل یوسف، با توبه کردن مردمان نیک و شایسته باشید. (۹)

داشتن افکار خطرناک، انسان را به کار خطرناک وامی‌دارد. در ضمن ملاحظه نمودیم که احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آن‌ها را تا حد برادرکشی سوق می‌دهد. (گرچه شدت علاقه پدر به یوسف بی دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه بی دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد).

«أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ»: یا یوسف را به قتل برسانید و یا او را به سرزمینی دور و ناشناخته ببرید. یعنی این‌که وی را از این آبادی‌ها دور بیندازید، طوری که برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افکندن وی در چنان سرزمینی تا علاقه و محبت پدر نسبت به شما صاف و یکدست شده و او شما را به توجه و شفقت بیشتری مخصوص سازد و در این میان کسی دیگر وی را از شما به خودش مشغول نسازد. امام رازی گفته است: یعنی محبت یوسف او را مشغول کرده و فقط به او توجه دارد، پس وقتی یوسف را از دست بدهد به طرف ما می‌آید و به ما محبت می‌کند. (تفسیر امام رازی ۹۴/۱۸).

ملاحظه می‌شود که مرض مهلک حسادت، انسان را تا برادرکشی هم سوق می‌دهد.

«وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۹»: آنگاه پس از کشتن یوسف و دورساختنش از صحنه، از کار خود به سوی الله متعال توبه کنید و خوشبختانه دروازه توبه هم باز است. یعنی ایشان قبل از ارتکاب گناه با خود از توبه سخن گفتند. آری! پس از ارتکاب این عمل حالتان با پردوردگارتان (از راه توبه) و با پدرتان مجدداً به صلاح و سامان می‌آید. ابن‌کثیر در تفسیر: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» می‌گوید: «بدین‌گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند». نباید فراموش کنیم که: سخن از توبه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به يك دیگر می‌گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می‌شویم).

در ضمن ملاحظه می‌داریم که: چگونه شیطان کوشش می‌کند که: با وعده توبه در آینده، راه گناه امروز را برای انسان های جاهل باز نگاه دارد.

قابل تذکر است که علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست. برادران با آن‌که قتل یا تبعید یوسف را بد می‌دانستند؛ «تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» اما اقدام کردند.

باید گفت که انسان در برخورد با نعمت، چهارحالت را در برابر خود اتخاذ می‌کند: حسادت، بخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود بگوید: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، این دیگر حسادت است. با تأسف انسان‌های حسود طوری خیال می‌کنند که با نابود کردن دیگران، می‌توانند نعمت‌هایی برای خود کمائی کنند این دیگر خواب است و خیال.

اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این دیگر بخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره‌مند می‌شدیم، این غبطه است.

### «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْفَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰)»

یکی از آن‌ها گفت: یوسف را نکشید بلکه او را در قعر چاهی بیندازید، تا کسی از مسافران او را بگیرد، او را بر گیرد (و به جای دوری ببرد). (۱۰)

شاید بعضی رهگذران مسافر او را برگیرند؛ با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شوید و هم مسؤلیت کشتن وی را بر عهده نمی‌گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوزترین‌شان به یوسف بود [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟!

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْفَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»: یکی از برادران ناراضی که نام‌شان را «یهودا» آورده اند. (البته این نظر ابن عباس است. ولی تعداد دیگری اسم او را «روبیل» می‌دانند که البته قتاده هم چنین نظری دارد.) فرزند بزرگتر یعقوب بر سبیل مشوره دهی به ایشان گفت: یوسف را نکشید؛ بلکه وی را به قعر چاه دراندازید. «غِيَابَتِ الْجُبِّ»: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتد و این چاه در سرزمین بیت‌المقدس بود. «جِب» به معنای چاهی است که سنگ‌چین نشده باشد.

«غِيَابَتِ»: نیز به طاقچه‌هایی می‌گویند که در دیواره چاه، نزدیک آب قرار می‌دهند که اگر از بالای چاه نگاه شود، دیده نمی‌شود.

«يَنْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ»: شاید بعضی رهگذران مسافراورا برگیرند؛ آنگاه او را با خود به سرزمینی نا آشنائی ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند.

«إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰)»: «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف به این مشورت من عمل می‌کنید. با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شوید و هم مسؤلیت کشتنش را بر عهده نمی‌گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوزترین‌شان به یوسف بود و به اصطلاح نظر وی به تناسب نظر دیگران در مورد یوسف متعادل‌تر و کم‌ضررتر بود. ملاحظه می‌نمائیم که برادر میانه رو چنین نظر داشت [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟!

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: طرح این توطئه از سوی برادران یوسف دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمدبن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قلت رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدائی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود - الله متعال بر ایشان بیامرزد». این‌کثیر نیز می‌گوید: «بدآن‌که بر نبوت برادران یوسف هیچ دلیلی وجود ندارد».

ملاحظه می‌داریم که در بسیاری از اوقات نهی از منکر يك شخص می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد)

اگر نمی‌توان جلو منکر را به‌صورت کلی بگیریم، هر مقدار که ممکن است باید آن‌را پایین آورد. علما بدین نظر اند که برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاه بیندازید) همچنان در کنار نهی از منکر، جایگزین آن‌را ارائه کنیم. (اگر گفتیم این کار را نکنید، پس بگوئیم چکار کنند).

ادامه دارد